

Reflection of the culture of nations in Jame-al-Towarikh

Sayed Abolfazl Razavi^{1*} | Mehdi khalili²

1. Corresponding Author, Associate Professor, Kharami University, Tehran, Iran. E-mail: Abolfazlrazavi@khu.ac.ir
2. PhD in the history of Iran after Islam, Tehran, Iran. E-mail: mahdikhalili57@yahoo.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 29 July 2024

Received in revised form:
23 August 2024

Accepted: 26 August
2024

Keywords:

Ilkhanan,
historiography,
Rashid al-Din Fazlullah,
Jame al-Tawarikh,
cultural approach

ABSTRACT

Iran's historiography has experienced one of the most brilliant periods of its life during the era of the Mughal patriarchs. This tradition of historiography is actually a mirror to show what has happened to the Iranian nation in its life, including politics, religion, language, social spheres and culture. Jami al-Tawarikh, which was written in the Muslim era of the Ilkhans, and the present research is trying to explore the cultural approach of Rashid al-Din in this work, it contains important cultural reports with the influence of the intellectual-cultural conditions of this era. In order to better understand the extent of Rashid al-Din's attention to cultural propositions, the present article with a descriptive-analytical approach and the main question: What effect did the political and social transformations of the Ilkhanate era have on the cultural approach of Rashid al-Din Fazl Hamadani? He tries to study the subject. The result of the research indicates that in Rashid al-Din's historiography, Mongolian culture, culture of different nations and peoples, Iranian culture and science and education are emphasized as the most important cultural components, and Rashid al-Din, in accordance with political and social developments, paid special attention to It has had an intellectual and cultural life.

Cite this article: Razavi, A., Khalili, M (2024). Reflection of the culture of nations in Jame-al-Towarikh. *Theory-Building And Innovation Driven Discussion Panels In Humanities*, 1 (1), 237-261.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/TBIH.2024.10921.1016



Extended Abstract

Introduction:

Historiography of the Ilkhanate era experienced a remarkable period due to various factors, including style, content, and diversity of the works produced. It gained a special place, especially in terms of its concern for the history of different tribes and nations and what can be considered a manifestation of global historiography. The cultural aspect of Ilkhanate historiography also stands out in its own way. Among these works, Rashid al-Din Fazlullah's *Jame' al-Tawarikh* [Compendium of Chronicles] is especially significant, both from the perspective of a global approach and a broader cultural dimension.

Materials and Methods:

The present study was conducted with a descriptive-analytical approach and attempted to explain the cultural nature of *Jame Al-Tawarikh*, with an emphasis on the representation of cultural elements from various nations in this historiographical work. In the description stage, the data were identified and evaluated, and then the aforementioned evidence was explained in terms of the history of culture and its relationship with the history of the mentioned tribes and nations from Rashid al-Din's perspective.

Results and Discussion:

The political, social and intellectual changes that dominated the society of the Ilkhanate era, especially their conversion to Islam, prompted the historians of the Ilkhanate era to reproduce the cultural components needed by the society in the form of various genres of historiography and to extract from it a reading that suited the needs of this period. These changes paved the way for the rapprochement of East and West Asia and the interaction between Europe and Asia, and expanded trade across peoples and nations, opening new horizons in language, thought, art and architecture, science, education, and the economy. In this sense, they were important and effective in the evolution of history and historical perceptions of historians. In the meantime, Rashid al-Din Fazlullah, in terms of style and content, and more importantly, his attention to the global aspects of history, created innovations that have given him a prominent position. A large part of his comprehensive work, known as the "Five Nations", reflects the history of the peoples and nations of the world. More importantly, he addresses their cultural aspects in the presentation of national histories. The scope of this issue is such that his historiography can be considered a distinguishing chapter in the historiographical traditions before and after him.

Conclusion:

If concepts such as language, myth, ethnic memories, common land and geography, beliefs, rituals, and religious traditions can be included as the most important dimensions under the concept of culture, it will be easier to understand the position of Iranian historiography in the Muslim era of the Ilkhans. How these cultural components permeated the minds and languages

of Iranian historians of this era and how they succeeded in placing the Muslim Ilkhan among the greatest defenders of this cultural-identity framework is a matter worth pondering. The comprehensive cultural aspect of *Jame' al-Tawarikh* also becomes relevant in this regard. Although the writing of this work also relied on the same traditions of historiography in some respects and retained certain features of earlier historiography, his critical approach, the breadth of his horizon in comparison to previous historians, his powerful position as a court official, and more importantly, his worldview, made Rashid al-Din pay more attention to the culture of different ethnicities and nations.

بازتاب فرهنگ ملل در جامع التواریخ

سید ابوالفضل رضوی^{۱*} | مهدی خلیلی^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشیار تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

۲. دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، ایران. رایانامه: mahdikhalili57@yahoo.com

چکیده

اطلاعات مقاله

تاریخ‌نگاری ایران در عصر ایلخانان مغول، یکی از درخشان‌ترین دوره‌های حیات خود را تجربه کرده است. این سنت تاریخ‌نگاری در واقع آینه‌ایست برای نمایاندن آنچه که بر قوم ایرانی در شئون زیسته‌ی آن از جمله سیاست، دین، زبان، حوزه‌های اجتماعی و نیز فرهنگ، رفته است. جامع التواریخ که در عصر مسلمانی ایلخانان به نگارش درآمده و پژوهش حاضر در تلاش است رویکرد فرهنگی رشیدالدین را در این اثر مورد کنکاش قرار دهد، با تاثیر از شرایط فکری - فرهنگی این عصر، گزارش‌های فرهنگی قابل اعتنایی در خود دارد. در جهت درک بهتر میزان اهتمام رشیدالدین به گزاره‌های فرهنگی، مقاله حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی و طرح این سوال اصلی که: دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی عصر ایلخانان بر رویکرد فرهنگی رشیدالدین فضل‌ا... همدانی و باز نمود فرهنگ ملل در جامع التواریخ چه تاثیری داشته است؟ سعی در مطالعه موضوع دارد. حاصل پژوهش حاکی از این است که در تاریخ‌نگاری رشیدالدین، فرهنگ مغولی، فرهنگ اقوام و ملل مختلف، فرهنگ ایرانی و علم و آموزش بعنوان مهم‌ترین مولفه‌های فرهنگی مورد تاکید قرار گرفته و رشیدالدین متناسب با تحولات سیاسی و اجتماعی، توجه ویژه‌ای به حیات فکری و فرهنگی داشته است.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۰۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۶/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۵

واژه‌های کلیدی:

ایران،

ایلخانان،

تاریخ‌نگاری،

رشیدالدین فضل‌الله،

جامع التواریخ،

رویکرد فرهنگی.

استناد: رضوی، سید ابوالفضل؛ خلیلی، مهدی (۱۴۰۳). بازتاب فرهنگ ملل در جامع التواریخ. کرسر نظریه پردازی و نوآوری در علوم

انسانی، ۱ (۱)، ۲۳۷-۲۶۱.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: 10.22126/TBIH.2024.10921.1016

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

تاریخ نگاری عصر ایلخانان تحت تاثیر عوامل و شرایطی گوناگون، توانست دوره‌ای درخشان را پشت سر بگذارد. گرایش مغولان در جهت ثبت این موفقیت‌های چشمگیر، لزوم پرداختن به مصائب و چالش‌های فراوانی که جامعه‌ی ایرانی در نتیجه‌ی هجوم مغولان با آن مواجه شد، شناخت بهتر و درست‌تر روحیات، توانایی‌ها، سنت‌ها و باورهای قوم غالب از جانب ایرانیان و عوامل بیرونی و درونی دیگر، جملگی در رقم زدن این دوره‌ی درخشان تأثیر داشتند. این سنت تاریخ نگاری وسیع هم در دوره‌ی آغازین حضور مغولان در ایران مورد توجه قرار گرفت و از دل آن آثار پراهمیتی همچون تاریخ جهانگشای بیرون آمد و هم در دوره‌ی پایانی آنها یعنی عصر مسلمانی ایلخانان، با این وجود دوره‌ی دوم، آغاز تحولات عمیق در جامعه‌ی ایرانی بود و تاریخ نگاری نیز تحت تأثیر چنین فضایی، آینه‌ای شد برای بازتاب این تحولات عمیق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی. تأثیرات این دگرگونی‌های عمیق را می‌توان در نگرش تاریخی- فرهنگی مورخان ایرانی جست‌وجو نمود و تأثیر بازخوانی‌های تاریخی را در اتخاذ رویکردی شایسته‌تر نسبت به سیاست، اجتماع، فرهنگ و غیره را از جانب این مورخان دیوانسالار ایرانی جستجو نمود.

اگر بتوان مفاهیمی همچون زبان، اسطوره، خاطرات قومی، سرزمین و جغرافیایی مشترک، باورها، اعتقادات آیینی- مذهبی و غیره را به عنوان مهم‌ترین ابعاد در ذیل مفهوم واژه‌ی فرهنگ جای داد، آنگاه درک جایگاه تاریخ نگاری ایران در عصر مسلمانی ایلخانان چندان سخت نخواهد بود. اینکه این مؤلفه‌های فرهنگی به چه نحوی بر ذهن و زبان مورخان ایرانی این عصر جاری شد و چگونه موفق شدند که ایلخان مسلمان شده را در زمره‌ی بزرگترین مدافع این شاکله‌ی فرهنگی- هویتی بنشانند، امری است که باید در جهت فهم بهتر آن تلاش نمود. رویکرد فرهنگی رشیدالدین در جامع التواریخ نیز در همین جهت موضوعیت پیدا می‌کند. اگر چه نگارش این اثر نیز از بعضی جهات بر همان سنت‌های تاریخ نویسی پیش از خود تکیه داشت و برخی ویژگی‌های تاریخ نگاری متقدم را همچنان در بطن خود نشانده؛ رویکرد انتقادی موجود در این اثر، گستره‌ی افق دید خواجه در نسبت با مورخان پیشین، اتخاذ رویکردی فرهنگی در روایت‌های تاریخی، جایگاه مقتدر دیوانی و غیره مؤلف، از مهم‌ترین وجوه متمایز این اثر با کتب تاریخی دوره‌ی ایلخانان است. نوشتار حاضر با در نظر داشتن ماهیت کلی تاریخ نگاری ایلخانان از حیث فرهنگی سعی بر آن دارد که ماهیت فرهنگی جامع التواریخ را بررسی

نموده و در قالب مؤلفه‌هایی همچون بازتاب فرهنگ مغولی، نگرش جهانی رشیدالدین، سنخ تلقی او از هویت ایرانی و چگونگی بازتاب نهادهای آموزشی این عهد، به بخشی از رویکرد فرهنگی خواجه در جامع‌التواریخ بپردازد.

شایان ذکر است به لحاظ پیشینه پژوهش در خصوص جامع‌التواریخ و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری ایران و اسلام پژوهش‌های قابل توجهی انجام گرفته، اما تبیین رویکرد فرهنگی رشیدالدین در این پژوهش‌ها به طور عموم بوده و بعضاً در موضوع‌های مهمی همچون نهاد سازی آموزشی، احیاء سنت-های ایران شهری و یا شخصیت فرهنگی رشیدالدین و خدمات او خلاصه شده است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به مقالات: «بازنمایی مفهوم ایران در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌ا... همدانی» نوشته فریدون اللهیاری در فصلنامه مطالعات ملی، «مراکز علمی ایران در دوره ایلخانان» تألیف پروین ترکمنی آذر در مجله تاریخ اسلام، «هویت ایران در جامع‌التواریخ» تألیف لقمان بایمت اف در مجله تاریخ پژوهی، «ایران زمین در تاریخ‌نگاری ایلخانان و ممالیک» تألیف احمد فضلی نژاد در فصلنامه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام اشاره کرد.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

جامع‌التواریخ به عنوان اولین و یا حداقل ممتازترین منبع تاریخ‌نگارانه از حیث پرداختن به جهان مطرح عصر مغول، در بازتاب فرهنگ ملل و اهتمام به تاریخ فرهنگ سهم مؤثری دارد. سبک و محتوای رشیدالدین در پرداختن به فرهنگ ملل مورد اقتباس مورخان بعدی قرار گرفته و در حکم پارادایمی اثرگذار ظاهر شده است. بنابراین، پرداختن به تاریخ‌نگاری وی به طور کلی و اهتمام وی به تاریخ فرهنگ به طور خاص از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. رشیدالدین را می‌توان بانی تاریخ‌نگاری جهانی دانست و حسب این سنخ از تاریخ‌نگاری، اهمیت اهتمام به فرهنگ را در جامع‌التواریخ وی مهم شمرد. وجود آثار اندکی که از این جهت به تاریخ‌نگاری وی پرداخته‌اند نیز ضرورت پژوهش را دوچندان کرده است.

۱-۳. پرسش پژوهش

- دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی عصر ایلخانان بر رویکرد فرهنگی رشیدالدین فضل‌ا... همدانی و بازنمود فرهنگ ملل در جامع‌التواریخ چه تأثیری داشته است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

به لحاظ پیشینه پژوهش در خصوص جامع التواریخ و جایگاه آن در تاریخ نگاری ایران و اسلام پژوهش‌های قابل توجهی انجام گرفته، اما تبیین اهتمام رشیدالدین به تاریخ فرهنگ در این پژوهش‌ها به طور عموم بوده و بعضاً در موضوع‌های مهمی همچون نهاد سازی آموزشی، احیاء سنت‌های ایران شهری و یا شخصیت فرهنگی رشیدالدین و خدمات او خلاصه شده است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به مقالات: «بازنمایی مفهوم ایران در جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی» (اللهیاری، ۱۳۸۲: ۴۷-۶۷)؛ «مراکز علمی ایران در دوره ایلخانان» (ترکمنی آذر، ۱۳۸۶: ۷-۳۲)؛ «هویت ایران در جامع التواریخ» (لقمان بایمت اف، ۱۳۸۷: ۱۱۱-۱۱۳) اشاره کرد.

۵-۱. روش پژوهش و چارچوب نظری

پژوهش پیش‌رو با رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده است. در مرحله توصیف سعی در تبیین جوانب مختلف موضوع در پرتو فضای گفتمانی عصر ایلخانان داشته و در مرحله تحلیل به تفسیر مباحث با اتکال به مسئله و پرسش اصلی تحقیق، پرداخته شده است. در نوشتار حاضر اگرچه چارچوب نظری به معنای مصلح بهره‌گیری از الگو و نظریه خاصی وجود ندارد، اما به لحاظ مفهومی سعی در بررسی نسبت میان تحولات سیاسی-اجتماعی عصر ایلخانان با چگونگی بازتاب فرهنگ ملل مختلف در جامع التواریخ شده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. جایگاه فرهنگی جامع التواریخ در تاریخ نگاری عهد ایلخانان

فرهنگ و مؤلفه‌های متنوع آن اگرچه در سنت تاریخ نگاری ایرانی تا قبل از دوره ایلخانان و در آثار مورخان بزرگی همچون یعقوبی، مسعودی، ابوریحان بیرونی، بیهقی و دیگران مورد تأکید قرار گرفت و تاریخ نگاری ایرانی را تا حدودی به جانب نوعی تاریخ نگاری با محتوای فرهنگی معطوف ساخت، به هیچ عنوان وجه غالب و مسلط را در روش‌های مورخان دوره‌های بعدی نیافت و شیوه و روش این نسل از مورخان تداومی مستمر به خود ندید. این گسست روش‌شناختی و معرفتی در جریان تاریخ نگاری ایرانی تا دوره‌ی ایلخانان نیز تداوم یافت اما در این دوره بازتاب امر فرهنگ در تاریخ نگاری رونقی چشمگیر یافت؛ به گونه‌ای که این سنت تاریخ نویسی تا حدودی بسیار زیاد بار انتقال فرهنگ ایرانی را بر دوش کشید و مورخان این عهد، که خود در زمره‌ی دیوانسالاران، وزیران و کارگزاران پادشاهان مغول بودند، تفسیری مجدد از این مؤلفه‌های فرهنگی مغفول مانده را مجدداً آغاز نمودند. در واقع ایلخانان مغول با از میان بردن مراکز مختلف قدرت در ایران؛ به ویژه دو مرکز اصلی اسماعیلیان

نزاری و خلافت عباسی، زمینه‌های انسجام در جغرافیای سیاسی و تمرکز در امر قدرت را فراهم آوردند. اگر این دستاورد مهم، فرآورده سلبی حاکمیت ایلخانان قلمداد شود، ضرورت مقابله با عناصر بیگانه و نامسلمان از جانب ایرانیان در این عصر، نگرش ایجابی جامعه ایرانی را با خود به همراه آورد. این تحول، در هر دو وجه و البته به اشکال گوناگون، به رشد انگاره‌های هویت ملی و فرهنگی در ضمیر عنصر ایرانی یاری رساند. دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و وضعیت فکری حاکم بر جامعه عهد ایلخانان، به ویژه اسلام آوردن ایلخانان، مورخان عصر ایلخانی را بر آن داشت تا در قالب اشکال مختلف تاریخ نگاری، مؤلفه‌های فرهنگی مورد نیاز جامعه را بازتولید و در ضمن، قرائتی درخور نیازهای این دوره‌ی زمانی از آن بیرون بکشند. دگرگونی سیاسی و اجتماعی عهد حاکمیت ایلخانان از این جهت که زمینه را برای نزدیکی شرق و غرب آسیا، تعامل میان اروپا و آسیا، دادو ستد میان اقوام و ملل مختلف و همچنین در حوزه زبان، اندیشه، هنر و معماری، تجارت و بازرگانی افق‌های نوینی را گشود و در باب علم و آموزش نیز مسیرهایی را هموار نمود، بی تردید در سیر تحول تاریخ و به تبع آن برداشت‌های تاریخی مورخان نیز موثر افتاد و تاریخ نگاری عصر ایلخانی را ماهیت دیگر گونه‌ای بخشید، که خود مسأله‌ای قابل توجه می‌نماید. مسأله‌ای که مهم‌ترین مؤلفه‌های آن در کارنامه تاریخ نگارانه خواجه رشیدالدین و به ویژه در جوامع التواریخ نمود دارد.

هنگام بررسی تاریخ نگاری خواجه رشیدالدین، بدون تأمل در چگونگی بازتاب مؤلفه‌های فرهنگی در نگرش تاریخی وی، نمی‌توان بر مختصات تاریخ نگری و تاریخ نگاری وی دست یافت. گستره‌ی این مسأله به گونه‌ای است که آن را می‌توان فصل تمایز تاریخ نگاری خواجه با سنت‌های قبل و بعد از وی دانست. در یک دسته بندی کلی، رویکرد رشیدالدین نسبت به فرهنگ مغولان، بازتاب حیات فرهنگی دیگر اقوام جهان، مؤلفه‌های فرهنگ ایرانی و در نهایت نهاد سازی و اقدامات آموزشی وی را می‌توان در قالب مؤلفه‌های زیرمورد بررسی قرار داد.

۱-۲. بازتاب فرهنگ مغولی در جامع التواریخ

اگر چه تاریخ نگاری خواجه رشیدالدین حداقل در آنچه که به بازپرداخت تاریخ گذشته‌ی قوم مغول از ابتدایی‌ترین دوره‌ها تا قدرت گیری و جهان گشایی آن‌ها مربوط می‌شد، به شدت تحت تأثیر نوشته‌های عظاملک جوینی بود، با این وجود، خواجه کوشید تا در این مورد نیز از دایره‌ی صرف تقلید و بازگویی نوشته‌های جوینی بیرون آید و خود سرچشمه‌ی اطلاعات نادر و بسیار با ارزشی از حیات

اجتماعی و فرهنگی مغولان در اعصار پیشین و معاصر باشد. جلد اول از جامع‌التواریخ را خواجه به تاریخ مغولان در تمامی شئون آن اختصاص داد؛ به شکلی که جامعیت نوشته‌های این مورخ در این بخش به گونه‌ای بود که در آن فرهنگ مغولان در تمامی ابعاد آن بازتابی فراگیر و پُررنگ یافت. خواجه در ابتدای نوشته‌های خود در باب حیات اجتماعی و معیشتی مغولان اطلاعات دقیقی را نقل کرد و حتی از برخی شیوه‌ی معیشتی نزد مغولان پرده برداشت. وجود دو نوع نظام معیشتی در درون اجتماعات مغولی، توجه خواجه را به خود جلب می‌کرد. عناصر بارز این حیات عشیره‌ای - ایلی به صورت دقیقی در تاریخ نویسی خواجه مورد تأمل قرار گرفته است، به گونه‌ای که کمتر حوزه‌ای از زندگانی مبتنی بر کوچ نشینی مغولان هست که در این اثر مورد غفلت قرار گرفته شده باشد. نمونه‌ای از این مورد را می‌توان در توصیفی که خواجه از نحوه‌ی زندگانی شکارچیان بیشه نشین گزارش کرده است، جست. شکارچیان بیشه‌نشین یا افرادی که یورت خود را نزدیک بیشه مستقر کرده بودند با عنوان «قوم بیشه» یا «هوبین‌ارگان» معروف بودند و نواحی اطراف دریاچه‌ی بایکال محل اصلی حیات آن‌ها بود و گروه دوم چوپانان و شبانان و رمه داران (همدانی، ۱۳۷۳: ۵۴/۱).

تغذیه و خوراک هر کدام از این دسته‌ها از جانب خواجه مورد بررسی و پرسش قرار گرفت. بنا به گفته‌ی وی چون حیات اینان نزدیک بیشه‌ها بود به همین دلیل نوع چهارپایانی که اینان در نظام معیشتی خود از آنان بهره می‌گرفتند نیز متنوع بود. این جغرافیا سبب شده بود که حیواناتی مانند گاو و گوسفند کمتر به کار اینان بیاید و در عوض بیشتر گاو کوهی، میش کوهی و جور (نوعی آهو) پرورش داده بودند (همان، ۱۰۷). این سنت، ظاهراً در میان مغولان تا دوره‌های بعدی حیات آن‌ها یعنی زمان حکمرانی ایلخانان حاکم بر ایران نیز بر همان رسومات پیشین پابرجا بوده است. خواجه در باب علاقه‌ی وافر اباقا به این نوع شکار آورده است «اباقا بیشتر به شکار گاو کوهی می‌پرداخت» (همان، ۲۵۲) در این میان پاره‌ای از سنت‌ها معیشتی متفاوت مغولان نیز نقل شده است. از این جمله می‌توان به مخالفتی که برخی از این اقوام مغولی با پرورش گوسفند داشته‌اند اشاره کرد. خواجه در این مورد اضافه می‌کند «از آنچه کسی گوسپند نگاه دارد، عظیم عیب داشته‌اند تا به حدی که اگر پدر یا مادر دختر را دشنام دادی، گفتی تو را به کسی دهم که از پس گوسپند بیاید رفتن و به غایت رنجیده چنان که از غبن و غصه، خود را می‌آویختند» (همان). در ادامه از قبایلی سخن به میان آمده است که سنت‌های پزشکی در میان آن‌ها به نوعی نهادینه شده بود. محل سکونت این به قول خواجه «اقوام بیشه» نیز نواحی قرقیز بوده است. بنا به گفته‌های این مورخ در نظام درمانی و پزشکی سنتی مغولان کاربرد پاره‌ای از گیاهان و

ادویه‌ها بسیار رایج بود و اینان از این گیاهان و ادویه‌جات در درمان برخی بیماری‌ها بهره می‌گرفتند. در همین ارتباط شخصیت‌هایی در میان مغولان حضور داشتند که در همین زمینه فعالیت می‌نمودند (همان، ۱۰۶) توصیف دقیق‌تری از فرهنگ معیشتی در میان این اجتماعات بیشه‌نشین در کتاب تاریخ سری مغولان نیز آمده است. نگارنده‌ی این اثر نیز مانند خواجه درباب معیشت این قبایل آورده است «اینان اغلب از پوست حیوانات لباس تهیه می‌کردند و البته این مهارت بسیار بالای آنان را در امر شکار بازمی‌نمایاند» (چائویی شه، ۱۳۵۱: ۳). نگرش این بیشه‌نشینان به حیات معیشتی خود نیز به نوعی قابل تأمل است. بنا به گفته‌ی خواجه رشیدالدین «این اقوام بر این تصور بوده‌اند که از زندگی ایشان، زندگی‌ای بهتر نیست» (همان) این رضایت از گذران معیشت نزد مغولان در نوشته‌های ولادیمیر تسف نیز نقل شده است. وی به نقل از چنگ چوئن، ادیب چینی، آورده است که «در زمینشان گندم نمی‌روید و مردم از شیر تغذیه می‌کنند، لباسشان از پوست حیوانات است و در یورت نمدی زندگی می‌کنند، با این وجود اینان همیشه خوشحال و راضی‌اند» (تسف، ۱۳۴۵: ۶۲).

میراث بر جای مانده از حیات ابتدایی مغولان در حوزه‌ی فرهنگ زبانی و نوشتاری و دیگر ساحت‌های زبان نیز مورد ارزیابی دقیق خواجه قرار گرفته است. روایت‌های این مورخ در این باره قابل تأمل است. «عادت مغول در قدیم الایام چنان بود که اکثر پیغام‌ها به سخن مسجع، مصنوع و عبارات مغلق فرستادندی و بر زبان ایلچیان هم بر آن نمط پیغام داده بودند» (همدانی، ۱۳۷۳: ۱/ ۳۷۲) وی همچنین اشاره می‌کند که فصاحت و نیکویی کلام در نزد مغولان امتیاز محسوب می‌شد و حتی در انتخاب خان نیز به فصاحت و طنین زیبای صدا و ادای جملات سرود گونه و شعر گونه رقتا، توجه می‌شده است. خواجه بر تأثیر پذیری بالای قوم مغول از اویغورها در حوزه‌ی فرهنگ مکتوب اشاره می‌کند و اضافه می‌کند که مغولان این خط را خط دربار و دیوان قرار دادند و از آن پس در رساندن پیام‌ها از مکتوب استفاده کردند (همان، ۵۰۷). در آنچه مربوط به حساسیت و توجه مغولان به حفظ نسب و ارزش و جایگاه والای این امر در نزد آن‌ها نیز مربوط می‌شود خواجه توصیفات عمیقی دارد و بر عادت‌های مبتنی بر حفظ نسب و حفظ اسامی آبا و اجدادی خود در نزد آنان تأکید می‌کند و یادآوری می‌کند که در این حوزه، شباهت‌هایی میان مغولان و اعراب را می‌توان مشاهده نمود (همدانی، ۱۳۷۳: ۱/ ۲۲۳).

از دیگر سنت‌های فرهنگی مغولان که مربوط به برخی آداب و رسوم در امر ازدواج آن‌ها می‌شد نیز اطلاعات ارزشمندی در اثر خواجه بازتاب یافته است. خواجه نقل کرده است که در میان این

طوایف بعضاً هم اتفاق می‌افتاد که برای یافتن همسر مجبور می‌شدند به میان قبایل بیگانه بروند. در نتیجه‌ی این تلاش‌ها، با ازدواج دو نفر پیوندی میان دو خانواده برقرار می‌شد که خواهی از این سنت با عنوان «قودا» نام می‌برد (همان، ۷۹). جوینی نیز در تأیید این سنت و همچنین رسوماتی در حوزه ازدواج و پرداخت جهیزیه از سوی خانواده‌های متمکن تأکید می‌کند (جوینی، بی تا: ۲۰۰) در گزارش‌هایی نزدیک به جامع التواریخ و جهانگشای، تاریخ سری مغولان گزارش‌هایی در خصوص سنت ازدواج نزد مغولان دارد که به نظر می‌رسد هر دو مورخ؛ همدانی و جوینی این بخش از رسم و رسومات قوم مغول را از یوان چائو نقل کرده‌اند (یوان چائو، ۱۳۸۲: ۴۹). در نظام باورهای مغولی در همین ارتباط، در اثر خواجه رشیدالدین بر این جنبه تأکید شده است که در نظر مغولان تربیت فرزندان و حفظ شئون خانواده از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است از این رو به صراحت قید شده است زنانی که در ادب فرزندان باقی می‌مانند و در اثر همین اعتقاد از ازدواج مجدد صرف نظر می‌کنند بر دیگر زنان برتری دارند (همان، ۲۴۰). در این راستا درگیری‌هایی نیز ممکن بود که برای تصاحب همسر فرد متوفی نزد مغولان صورت بگیرد که بعضاً توسط جوینی گزارش شده است (جوینی، بی تا: ۲۸). در خصوص به تخت نشستن خان مغول، خواجه رشیدالدین راوی بسیاری از این مراسمات باشکوه بوده است که یا خود شخصا شاهد آن بوده و یا در کتب این دوره‌ها شرحی در این ارتباط خوانده و در اثر خود بازتاب داده است. این جشن‌ها که بنا به گفته‌ی خواجه رشیدالدین، «طوی» نامیده می‌شدند هیجانات بسیاری در ایلخان جدید ایجاد می‌کرد به شکلی که غالب آن‌ها در این مواقع «زر را در شراب حل نموده و در کاسه‌ی زرین می‌خوردند» (همدانی، ۱۳۷۳: ۲/ ۸۹۳) یکی از قدیمی‌ترین جشن‌های به تخت نشستن خان جدید را تاریخ سری مغولان گزارش کرده است که مربوط به قوم تایچیوت است. «مغولان بسیار شاد و خوشحال مراسمی همراه با رقص ترتیب دادند. پس از این قوتوله را به ریاست انتخاب کردند و در پیرامون درخت پربرگی به نام قورقوناق شروع به رقصیدن کردند» (Anony mous, 2001: 55). علاوه بر این، فرهنگ مغولان در مراسمات مربوط به عزاداری و سوگواری نیز بازتابی چشمگیر در تاریخ نگاری خواجه داشته است. وی روایت می‌کند که بر اساس سنت مغولان در این گونه مراسم‌ها به خصوص اگر متوفی شخصیتی مهم می‌بود راه را می‌بستند و فرمان می‌رفت، هر کس به هر محله‌ای رسیده باشد توقف کند و ایلچیان خبر مرگ این شخص را به همسرش می‌بردند. چنانچه در واقعه‌ی مرگ هلاکو خان، «یاسا دادند که هیچ آفریده از مقام خویش نقل و تحویل نکند و ایلچی به نزد اباقا فرزند هلاکو فرستادند» (همان، ۷۴۲).

جزئیات بیشتری از این گونه مراسم که خواجه خود نیز شاهد آن بوده است، به درگذشت غازان خان مربوط است. روایت خواجه در این باره بسیار جالب توجه است. «پس از غسل و تدفین، جنازه‌ی وی به تبریز آورده شد و هفت روز تعزیه به پا داشته شد. در میدان‌ها و شوارع کاه ریختند و همه‌ی مردم پلاس پوشیده عزاداری کردند» (همان، ۱/ ۹۶۳). تلفیق جمعیتی‌ای که در اثر استقرار اجتماعات مغولی در شهرهای ایران رخ داد برخورد دو گونه فرهنگ با آبشخورها و سرچشمه‌های بسیار متفاوت را رقم زد؛ به گونه‌ای که می‌توان بخش بسیار وسیعی از تلاش‌های نخبگان ایرانی عصر ایلخانان را در راستای تعدیل و یا کاهش هر چه بیشتر این تضادها و تقابل‌های فرهنگی به شمار آورد. رشیدالدین اشاره می‌کند که چگونه مورد بسیار ساده‌ای مانند ذبح حیوانات که در فرهنگ عقیدتی مسلمانان و مغولان بر دو شیوه و مبنای اعتقادی بوده، در این دوره‌ها اختلاف‌برانگیز بوده است (همان، ۱/ ۶۸۶). در این میان، خواجه علاوه بر روایت این تمایزات و اختلافات فرهنگی، تشابهات و یکسانی‌های احتمالی این دو فرهنگ را نیز برشمرده است. برای نمونه به زعم خواجه در فرهنگ ایرانیان و مغولان در باب مراسمات سوگواری و عزاداری شباهت‌های نمایانی وجود دارد. وی در این باره پس از توصیفات دقیقی که از این مراسم در میان مغولان ارائه می‌دهد می‌نویسد «ایرانیان نیز مانند این قوم جسد مرده را ابتدا غسل داده سپس کفن پوشیده و در گور می‌نهادند» (همان، ۱۳۲۵). با مقایسه گزارش‌هایی از تاریخ سری مغولان در باب قربانی کردن (یوان چائو، ۱۳۸۲: ۵۲). با جامع التواریخ می‌توان بر گزارش‌های رشیدالدین بیشتر اعتماد نمود.

نکته دیگر اینکه سفرنامه‌هایی چون کارپن، روبروک، ابن بطوطه و حتی کلاویخو در دوره تیموری - که نزدیک به دوره ایلخانان هستند - نیز انعکاس مناسبی را در حوزه مسائل فرهنگی و اجتماعی داشته‌اند. آنچه که می‌توان در این حوزه بیان داشت اینکه مغولان با توجه به نوع سکونت بدوی و صحرانشینی و معیشت مبتنی بر شکار و بعضاً دامداری، از پوست و پشم حیوانات برای پوشش استفاده می‌کردند. اما با ورود به ایران و برقراری ارتباطات فرهنگی و تجاری پارچه‌های پنبه‌ای، حریر و ابریشمی نیز مورد استفاده مغولان قرار گرفت است (Rubruck, 1990: 85, 86). لباس مردان عبارت بود از دستار سر و دوراچه (پیراهن بلند) و میان بند و قبا، پوستین برای زمستان و کلاه (برای طبقات بالای جامعه) و کفش و زیر شلواری. رنگ لباس‌ها معمولاً سفید بود و نشانه پاکی و خوش‌یمنی به شمار می‌آمد (معزی و ابراهیمی، ۱۳۸۸: ۸). ریش انبوه و موی سر بلند معمولاً بارزترین مشخصه

پیرایش مردان بوده است و حتی تراشیدن مو و ریش نشانه رسوایی و بی‌آبرویی محسوب می‌شد (همان). گوشت گوسفند خوراک طبقات پایین جامعه و گوشت اسب جزء غذاهای مهم و تجملی بوده است که توسط اشراف مغولی مورد استفاده قرار می‌گرفت. به نظر می‌رسد گوشت، مهم‌ترین غذای مغولان بوده و به طرق مختلف مورد طبخ قرار می‌گرفت. در ذبح حیوانات نیز مغولان سینه و شانه حیوان را می‌شکافتند و این شیوه برای مسلمانان مشکلاتی را ایجاد می‌نمود (همان، ۱۱). کارپن در خصوص اهمیت نمک برای طبقات بالای جامعه گزارشی دارد که مربوط به مراسم به تخت نشستن گیوک می‌باشد. «گوشت پخته بدون نمک بر روی چرخ دستی آوردند و بهره‌هر یک، یک تکه بزرگ بود. آن‌ها که درون چادر بودند (امرا)، گوشت پخته و آبگوشت با نمک دریافت نمودند (کارپن، ۱۳۶۳: ۱۰۰). قاشق نیز در میان مغولان مرسوم نبوده و غذا خوردن معمولاً با دست و با پاره کردن تکه‌های گوشت انجام می‌شده است. برای پختن غذا نیز از فضولات حیوانات استفاده می‌کردند (کارپن، همان). به گزارش رشیدالدین اکثر نوشیدنی‌های مغولان نیز از حیوانات تأمین می‌شد. از جمله دوغ (ایران)، که بر ماست یا سرشیر ترشیده مقداری آب می‌افزودند و آن را در مشک مخصوص کره‌گیری؛ که از پوست گوسفند تهیه می‌شد - ریخته و آن را تکان می‌دادند تا کره آن جدا شده و دوغ یا همان ایران باقی می‌ماند (همدانی، ۱۳۷۳: ۳/۲۳۸۶). رشیدالدین همچنین درباره نوشیدنی مورد علاقه مغولان که مستی آور بوده، گزارش‌هایی دارد. این نوشیدنی که «قمیز» نام داشت، از شیر مادّیان که زایمان نموده بودند در فصل بهار تهیه می‌شد. شیوه تهیه آن نیز اینگونه بود که ابتدا سنگی را مکرّر داغ نموده و در شیر فرو می‌بردند. در اثر تکرار این کار، شیر ترشیده شده و آماده نوشیدن می‌شد (همان، ۲۳۸۸).

رشیدالدین در همین ارتباط، راوی آداب و رسومات فرهنگی دیگری در میان ایرانیان این دوره است که به نظر می‌رسد بعضی از این مراسمات حاصل یک تلفیق و التقاط فرهنگی میان ایرانیان و مغولان در این دوره بوده است. نمونه‌ی این مؤلفه‌های فرهنگی، برگزاری مراسمی با عنوان آتش بزرگ است که بنا به گفته‌های خواجه آتش بزرگ هر سال در آن روز که «واقفی که به جوار حق تعالی شتافته می‌دهند» و شرط آن است که «مجاوران بقاع مذکوره» و «ایمه و اعیان و مستحقان تبریز و غیرهم که آنجا بید جمع کنند و ختم کنند و آتش خورند و صدقه که معین شده آن روز بدهند» (همان، ۱۳۸۱: ۲). در نگرش فرهنگی رشیدالدین به قوم مغول مسائلی از جمله رسم برادر خواندگی، سوگند خوردن، قانون ارث، کاسه گرفتن، جزئیات جشن‌ها، نحوه پذیرش سفرا، پرستش و مراسم‌های عبادی، انواع

گناهان و مجازات، ترس از رعد و برق و مسائل خرافی و .. (همدانی، ۱۳۳۸: ۲۷۴، ۴۸۸، ۱۱۷) به چشم می‌خورد که با توجه به حجم سنگین گزارش‌ها، فقط در حد اشاره آورده شده است.

۲-۱-۲. بازتاب مؤلفه‌های فرهنگی در نگرش جهانی رشیدالدین

از ویژگی‌هایی که می‌توان از آن به عنوان بنیادی‌ترین شاخصه‌ها در ذیل مفهوم فرهنگ نام برد، در نگاه خواجه رشیدالدین به تاریخ دیگر ملل جهان بازتاب یافته‌است. از فرهنگ‌های معیشتی متمایز مرتبط با شرایط جغرافیایی تا سنت‌های اعتقادی و آئینی و کلامی در میان این مردمان و شرح بدعت‌ها و رسوم که در میان آن‌ها رایج بوده و به فرهنگ آن‌ها یاری نموده است تا ریشه‌هایی که در خاک تاریخ آن منطقه استوار شده است، جملگی در نگرش تاریخی- فرهنگی رشیدالدین فرصتی استثنایی برای بازتاب می‌یابند و همین نگرش است که کتاب جامع التواریخ را به زعم مورخان و محققان پس از رشیدالدین، در زمره‌ی بهترین و نایاب‌ترین آثار تاریخی تاریخ میانه ایران معرفی می‌نماید. علامه محمد قزوینی با تأکید بر اهمیت این اثر می‌گوید «جامع التواریخ چنان که از لفظ آن حاکی ست منحصر به تاریخ مغول نیست بلکه جامع التواریخ عموم ملت‌ها و دول عالم است از اقدم ازمنه تا عصر مصنف» (جوینی، ۱۳۸۵: مقدمه) عباس اقبال نیز از آن در زمره‌ی عظیم‌ترین شاهکار تاریخی و ادبی عصر مغول نام می‌برد (آشتیانی، ۱۳۵۶: ۴۸۹). نظر بارتولد در باب اهمیت این اثر قابل تأمل است. وی این کتاب را نخستین تاریخ همگانی جهان می‌داند که در میان تمامی ملت‌ها تا زمان وی تالیف یافته و این گونه نگارش را بی سابقه می‌داند. حتی مورخان اروپایی در تاریخ همگانی خود فقط به تاریخ اروپا می‌پرداختند. با توجه به این ویژگی‌ها جامع التواریخ، از نخستین تاریخ جهانی اروپا اثر هربرت ولز انگلیسی، حدود ششصد سال متقدم‌تر بوده است (بارتولد، ۱۳۵۲: ۱۲۷).

حجم وسیعی از مطالب این بخش از جامع التواریخ که خواجه آن را به بازتاب باورها، اسطوره‌ها، عقاید و دقایق مذهبی و آئینی این مردم اختصاص داده است، سبب می‌شود که در پاره‌ای از جاها، محتوای این اثر به بهترین آثار کلامی این دوره‌ها پهلوی بزند که رشیدالدین با دیدی منصفانه و بدون تعصب اقدام به نگارش آن کرده است. موارد بسیار متعددی از این نمونه‌ها را می‌توان شاهد آورد و در پس آن، تلاش خواجه در بازتاب هر چه بهتر و دقیق‌تر این موارد را مشاهده نمود. شرح پاره‌ای از اصول اعتقادی اسماعیلیان، هندیان، چینیان، رومیان و افرنج و قیصره از این موارد گسترده است. درباره‌ی عقاید اسماعیلیه، رشیدالدین تلاش می‌کند تا در موضعی متعادل‌تر از دشمنان سرسخت این

فرقه مانند خلفای عباسی قرار بگیرد. «غالب ظن آن است که این همه مواضعه عباسیان است و نصب ایشان است، از بهر آنکه ما را بر ترتیب این اقوال بینتی واضح است به آنکه می‌دانیم که ایشان قصد منصب عباسیان می‌کردند و عباسیان قصد استیصال ایشان.» (همدانی، ۱۳۸۶ الف: ۴). تسلط عمیق رشیدالدین بر آرای کلامی این فرقه‌ها و اتخاذ نگرشی تاریخی در بازتاب این عقاید زوایای دیگری از فرهنگ محوری اندیشه‌ی تاریخی او را آشکار می‌سازد. وی درباب اساس اعتقادات اسماعیلیان آورده است «سیدنا بکلی در تعلیم در بست و گفت خدای شناسی به عقل و نظر نیست، به تعلیم امام است و در هردور امامی باید که مردم به تعلیم او متعلم و متدین باشند.» (همان، ۱۰۶). بر همین قیاس، معتقدات مسیحیان در فصل مربوط به تاریخ افرنج با نگاهی تاریخی از جانب رشیدالدین نقل می‌شود. خواجه از این معتقدات به مثابه‌ی مؤلفه‌ی فرهنگی نیرومند یاد می‌کند که در طول قرن‌ها، از مبانی اعتقادی این اقوام بوده‌اند. وی در این باره با اشاره به برخی از این باورهای اسطوره‌ای، بنیان پاره‌ای مهم‌ترین اعتقادات کلامی مسیحیان از جمله تأثیر حواریون، تصورات اینان از خداوند و صفات وی و دیگر اعتقادات کلامی آنان را به روشنی توضیح می‌دهد (همدانی، ۱۳۸۴ الف: ۴۰).

توضیحات خواجه درباره‌ی این مبانی کلامی و اعتقادی مسیحیان بعضاً با تفصیل قابل توجهی همراه است، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد این وجه از فرهنگ، یعنی مؤلفه‌ی اعتقادی، دینی و مذهبی این مردمان، بازتاب پررنگ تری نسبت به دیگر مؤلفه‌های فرهنگی این قوم در جامع‌التواریخ را به خود اختصاص داده باشد. رشیدالدین در ادامه‌ی همین بحث تاریخی - کلامی شرح خود درباب این اصول اعتقادی - کلامی را بسط بیشتری می‌دهد به گونه‌ای که از ورای این توضیحات، تسلط حیرت‌انگیز خواجه رشیدالدین بر مباحث کلامی و به خصوص کلام مسیحیان نمایان می‌شود. اهمیت این گونه شرح‌های کلامی به گونه‌ای است که، جامع‌التواریخ را به اثری معتبر در تاریخ کلام نیز نزدیک می‌سازد (همان، ۴۱).

فارغ از آنچه رشیدالدین درباب مبانی اعتقادی اهل کتاب نقل می‌کند، در نقل اعتقادات تاریخی اقوامی که در زمره‌ی اهل کتاب نیز قرار نمی‌گیرند، لحن روایت، روش و نگرش این مورخ نیز از مسیر اعتدال و حقیقت‌جویی منحرف نمی‌شود. نمونه‌ی این نگرش را می‌توان در نقل اعتقادات مردم سرزمین ختای مشاهده نمود. جایی که این مورخ، یکتاپرست نبودن مردم ختای را عاملی مهم در ایجاد این اعتقاد نزد آنان می‌داند که عالم قدیم بوده است و همین اعتقاد به یک سنت نگارشی پر حجم نزد این مردمان منجر شده است (همان، ۴۵). در آنچه که به واکاوی تاریخ اعتقادی بنی اسرائیل نیز مربوط

می‌شود، روش و نگرش رشیدالدین بسیار دقیق و قابل تأمل است. نقد آشکار خواجه به نگرش‌های تاریخی یهودیان و گرایش‌های معطوف به غلو در نزد آنان، این مورخ را بر آن داشته است تا در بازپرداخت تاریخ این قوم و از لابه‌لای حجم بسیار وسیع از داده‌های غالباً مجعول و کذب، تاریخی از آن‌ها ارائه دهد که در کمال اختصار اما همراه با رعایت انصاف و حقیقت‌جویی باشد. تصریح خود رشیدالدین در همین ارتباط در ابتدای فصل مربوط به تاریخ اسرائیلیان می‌تواند بر رویکرد و موضع روش‌شناسانه‌ی وی نوری بیفکند. خواجه پس از اعلام این نکته که «تاریخ بنی اسرائیل نصّ توریت است که وحی منزل است؛ و ایشان خلقی بسیار و طایفه‌ای بی‌شمار اند و از ایشان حکایات غریب و روایات عجیب صادر گشته» اشاره می‌کند که در بازپرداخت تاریخی منسجم از قوم یهود، به دلیل وجود یک سنت مقتدر جعل روایت نزد این قوم، رسیدن به روایت‌های معتبر بسیار سخت بوده است و اضافه می‌کند که سعی وی بیشتر بر ثبت روایت‌هایی بوده است که از جانب معتمدین این قوم رسیده است (همدانی، ۱۳۸۶ ج: ۲). در ادامه، تاریخ‌نگری خواجه مجدداً صبغهی کلامی به خود می‌گیرد و پاره‌ای از معتقدات آن‌ها را نقل می‌کند. که در اینجا هم تسلط خواجه بر اصول این علم چشمگیر است (همان، ۳).

اعتقادات، باورها و اسطوره‌های هندیان نیز از جانب رشیدالدین بر همین روش مورد بازنگری و نقل پاره‌ای از این مبانی اعتقادی اینان در دستور کار خواجه قرار گرفته است. آنچه نمایان است اینکه این مورخ، در بازپرداخت این بعد فرهنگی تاریخ هندیان نیز در تلاش است تا در آنچه که به مخاطب عرضه می‌کند گرایش و تمایلی به جانب تعصب و غرض‌ورزی‌های متداول در میان متکلمان نداشته باشد و روایتی واقع‌بینانه از اینان عرضه کند (همدانی، ۱۳۸۴ ب: ۳). نمونه‌ی آشکار چنین موضعی در تاریخ‌نگاری خواجه اشاره‌ای است که این مورخ به اعتقادات مربوط به تناسخ در میان هندوان دارد. خواجه با لحنی تسامح‌آمیز و بدون پیش‌داوری‌های مرسوم نزد پاره‌ای متکلمان و مورخان متعصب، اشاره می‌کند که «اگر چه پیش‌تمامت ادیان و خصوصاً دین مسلمانی این عقیدت مندرس است» لیکن در تلاش بوده است تا به صورتی محققانه بنیان‌های این اعتقاد را نزد هندوان واکاوی نماید (همان، ۱۶۵). در ادامه‌ی همین بخش، رشیدالدین اضافه می‌کند که هندوان، «چون بر ملت تناسخ‌اند» در میان آنان عقیده‌ی استوار این است که اینان «امّتی بوده‌اند که از زمره مردم مسخ شده‌اند و از برای معاونت، دیه‌ها و روستاها بر ایشان وقف کرده‌اند» در تأثیر این اعتقاد در میان هندوان به این نکته اشاره می‌کند

که «اگر کسی بر ایشان از شعر رام انشا کند، یا رقیه و افسونی برخواند، مستمع شوند و بشاش و مسرور گردند؛ و اگر کسی راه گم کرده‌ای بود با راهش آرند و طعام بدیشان بدهند» (همان، ۳۳). در واقع و به اشاره‌ی خواجه در باب این باورها نزد این قوم می‌توان فهمید که پابندی به آموزهای این آیین در میان آن‌ها رفتارهای نیک‌ی را سبب شده است که در مهمان‌نوازی و بخشندگی این قوم نمایان گشته است.

علاوه بر این موارد که در باب بازتاب عقاید و باورهای دینی این اقوام به عنوان بخشی از فرهنگ اعتقادی آن‌ها نقل شد، در پاره‌ای موارد، رشیدالدین در کنار اطلاعات دقیق جغرافیایی و مکانی که از موقعیت زندگی دیگر ملت‌ها می‌آورد، به تاثیر این عوامل بر فرهنگ معیشتی و تنوع نژادی اینان نیز اشاره می‌کند و اعتبار روایات تاریخی خود را با ارائه‌ی مثال‌هایی دقیق، بالاتر می‌برد. از آن جمله، توصیفی است که این مورخ از وضعیت جغرافیایی سرزمین افرنج و حیات متناسب با این نوع آب و هوا نزد ایشان است. «از خاصیت خاک آن زمین آن است که حشرات زهردار می‌میرند و در آن زمین موش متولد نمی‌شود و مردم آنجا دراز عمر باشند سرخ روی بلندبالای قوی‌هیکل» (همدانی، ۱۳۸۴ الف: ۴۸). در ادامه‌ی همین روند، اشاره‌ای به فرهنگ اجتماعی و اعتقادی و شرایط جغرافیایی مردمان در ناحیه‌ای موسوم به بروسیه (بخشی از جغرافیای آندلس و اسپانیا) می‌کند. «در جنب ولایت بولونیا ولایتی دیگر هست نام آن بروسیه و آن مملکت ربانان است که گلیم سفید می‌پوشند و صلیب سیاه بر سینه دارند و در قدیم الایام بت پرستان و آتش پرستان داشته‌اند و برابر نقطه شمال است.» (همان، ۴۹).

در مقایسه، رشیدالدین درباره‌ی این ولایت‌های مجاور هم در سرزمین افرنج، به توصیف و تحلیل بخشی از عقاید و اسطوره‌ها، باورها و تأثیرات جغرافیایی بر مزاج و معیشت و جسم این مردمان می‌پردازد و پاره‌ای از اصول اعتقادی آن‌ها را که جنبه‌ی اسطوره‌ای و حماسی دارد را نقل می‌کند (همان). در همین باب، شرح پاره‌ای از باورهای مردم در ولایت کستلونی (شهری در نواحی آندلس و اسپانیا) «این ولایت کستلونی سه ملک است: فلنسیه، مرسیه، میورکه؛ و مردم آنجا بغایت شجاع و دلاور باشند تا غایتی که مردن را عیب دانند و کشته شدن را هنر شمرند» (همان، ۵۳).

رشیدالدین در بحث از تاریخ ختای و چین هم، علاوه بر نقل پاره‌ای مبانی اعتقادی آن‌ها، به نقل روایت‌هایی از سایر ابعاد حیات اجتماعی و فرهنگی اینان نیز اهتمام می‌ورزد و تلاش می‌کند تا منشا بسیاری از باورها و سنت‌های فرهنگی در میان آنان را برای مخاطب توضیح و تفسیر کند. در این میان هر جا که از پادشاهی از ختاییان اقدامی فرهنگی سر زده باشد، خواجه با تجلیل از این اقدامات به نقل آن پرداخته و به ستایش آن، دست به قلم برده است. از این نمونه‌ها اقدام یکی از پادشاهان ختای و

نقشی که وی در ترغیب یکی از بزرگان و معتمدان خود برای آموختن فنون نجوم از خواجه نصیر و تلاش در جهت ایجاد زیج‌هایی مانند زیج ایلخانی خواجه نصیر را می‌توان نام برد (همدانی، تاریخ ختای، ۱۳۸۵: ۵). توصیفات خواجه البته به همین جا ختم نمی‌شود. فرهنگ نوشتاری مردمان ختای نیز از جانب خواجه مورد تحقیق و پرسش قرار گرفته است و بعضاً بالا بودن نگرش ختاییان در این حوزه - ها، ستایش رشیدالدین را به همراه داشته است. «نیز خط ایشان را در اصل وضع ضوابطی چند بغایت نیکوست و مفید که بدان سبب تصحیف و غلط در آن مجال ندارد» (همان، ۱۰).

تمجیدهای خواجه رشیدالدین از دقت نظر و تأملات دقیقی که ختاییان در فرهنگ نوشتاریشان اعمال می‌کردند با تفصیل بیشتر و همراه با جزئیات دقیق‌تری نیز همراه است و آن‌ها را به «لطف طبع و دقت نظر» می‌ستاید و رسم الخط آنان را به دلیل قوانین و رسوم نیکو در زمره‌ی بهترین‌ها نام می‌برد و سنت نوشتاری این قوم را در انتقال معانی دارای ظرفیت‌های بالاتری به نسبت زبان سایر اقوام می‌داند (همان، ۱۱). پای خواجه رشیدالدین که به وادی آداب و رسوم باستانی ختاییان گشوده می‌شود، وی را روایت‌گر پاره‌ای از آداب معیشتی در نزد این قوم می‌یابیم که بسیار قابل تأمل است. وی در توضیح برخی از این رسومات متداول در میان آن‌ها می‌نویسد «اول خون آهو خوردندی، پس از آن سنگ به آتش گرم می‌کردند و بر سر گوشت می‌انداختند تا بریان می‌شد و می‌خوردند و هنوز انسانیت تمام بر ایشان اطلاق نرفته بود» (همان، ۲۴). این رویکرد رشیدالدین، در فصل مربوط به تاریخ هندوان نیز بر همین سیاق تداوم می‌یابد. این فصل که مورخ در نگارش آن، به نوشته‌های بسیار غنی ابوریحان نظر دارد لبریز از داده‌های مردم‌شناسانه و فرهنگ محور از تاریخ هندیان است. خواجه در جای جای این قسمت اطلاعات ارزشمند تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی را روایت می‌کند. در بخشی که مربوط به توصیف مردمان جزیره‌ای به نام وقواق است، می‌نویسد «و اهل قمیر قومی سپید پوست کوتاه بالااند هم بر صورت ترکان چین و بر ملت هنود باشند» (همدانی، ۱۳۸۴: ب: ۳۴). ساختار طبقه‌ای و کاست مانند جامعه‌ی هندوان نیز در نگاه تاریخی خواجه بازتابی چشمگیر یافته است. این مورخ با دقتی مثال زدنی بافت و ساختار این نظام را توصیف و تحلیل می‌کند (همان، ۴۷). این ساختار اجتماعی بسته، بلافاصله خواجه را به یاد ساختار اجتماعی ساسانیان می‌اندازد که اردشیر بابکان معمار و سازنده‌ی آن بوده است و تشابهات عمیق این دو نظام اجتماعی را یادآوری می‌کند.

تالیف و نگارش اثر تاریخی به زبان فارسی، تأکید بر جغرافیای ایران زمین به مثابه‌ی یک کلیت فرهنگی که مورد تهدید قرار گرفته بود، تأکید بر سنت اندیشه‌ورزی سیاسی ایرانیان با بازخوانی‌های مجدد اندیشه‌های ایرانشهری، تئوری‌پردازی مجدد نظام سیاسی مبتنی بر حضور شاه مسلمان، تلاش در جهت تفهیم نقش بسیار حساس مملکت داری به پادشاه جدید به مثابه‌ی مهم ترین رکن سیاسی جامعه-ی ایرانی-اسلامی که مبتنی بر دو شاخه‌ی هویتی ملی و دینی بودند، تلاش در جهت بازتاب فعالیت‌های آموزشی و نهادسازی‌های فرهنگی و غیره از اهم نکاتی است که در تاریخ نگاری خواجه بازتاب یافته است. در اینجا به عنوان نمونه، پاره‌ای از این مؤلفه‌های فرهنگی-هویت‌ی ایرانیان در جامع‌التواریخ بررسی خواهد شد. گستره‌ی قابل تاملی از عناصر هویتی ایرانیان را می‌توان برشمرد که در تاریخ نویسی رشیدالدین در جامع‌التواریخ مورد تأکید قرار گرفته است. جغرافیا، زبان، اندیشه‌ی ایرانشهری، ابعاد هویت دینی ایرانیان و غیره در زمره‌ی وجوه هویتی به شمار می‌روند که خواجه توجه ویژه‌ای را بدان مبذول داشته است.

لفظ ایران‌زمین در تاریخ‌نگاری این دوره بیشترین بسامد را در جامع‌التواریخ رشیدالدین یافت. در واقع پس از وی این لفظ در آثار بعدی با حجم بیشتری تکرار شد. شاید به کارگیری گسترده لفظ ایران، ایران زمین و سرزمین ایران در جامع‌التواریخ ریشه در سقوط خلافت عباسی در بغداد داشته باشد که از ابتدای حاکمیت ایلخانان در ایران بر گستره سرزمینی و جغرافیای سیاسی در این دوره مورد تأکید قرار گرفته است (Frye, 1993: 143). تعبیر ایران زمین در اثر رشیدالدین هم معنا با واژه‌ی ایرانشهر دوره‌ی ساسانی به کار رفته است. جالب اینکه استفاده از این مفهوم از نظر خواجه برای دوره-ی تسلط خلفای عباسی بر ایران نمی‌توانسته است صحیح باشد (فضلی نژاد، ۱۳۹۲: ۱۳۳). کاربرد این لفظ در نامه‌نگاری‌های رشیدالدین با فرزندانش نیز چشم گیر است. آنجا که وی در جای جای این نامه‌ها از الفاظی مانند ولایت ایران، سرزمین ایران و خسرو ایران استفاده می‌کند در واقع او به فرزندانش یادآوری دارد که در سرزمینی فرمانروایی می‌کنند که پادشاهانی همچون انوشیروان در آن با عدل و داد فرمان رانده‌اند (همان، ۱۳۴، همدانی، ۱۹۴۵: ۲۴۲). به کار بردن نام ایران در منابع این دوره البته تنها به جامع‌التواریخ محدود نمی‌ماند بلکه بنا به نظر یکی از مورخین و محققین معاصر، کاربرد این نام در آثار متقدمی همچون طبقات ناصری اثر جوزجانی، تاریخ جهانگشای جوینی و نیز فصل مربوط به اسماعیلیه در تاریخ و صاف نیز به چشم می‌خورد (کراولسکی، ۱۳۷۸: ۵).

از دیگر مؤلفه‌های مهم هویتی ایرانیان که جامع‌التواریخ به مثابه‌ی آیین‌های در جهت بازتاب آن درآمده است، زبان و ادب پارسی است که همزمان با این دوره یکی از سخت‌ترین و البته پرتلاطم‌ترین ادوار حیات خود را تجربه کرد و البته به مدد مورخان دیوانی مانند رشیدالدین این تهدید منجر به فرصتی تاریخی نیز گشت تا زبان فارسی مجدداً حیات دوباره‌ی خود را در جهت انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی به ادوار بعدی بر دوش بکشد. درواقع بنا به زعم یکی از مورخین معاصر، تاریخ‌نگاری فارسی به اوج خود می‌رسد و در نتیجه آثار این دوره را در زمره‌ی نفیس‌ترین کتب تاریخی در میان تمامی ملل اسلامی می‌نشانند (ریپکا، ۱۳۸۵: ۵/۵۸۵).

زبان و سبک نوشتاری‌ای که هر مورخ برای نگارش اثر خود برمی‌گزید در واقع ظرفیت‌ها و توانایی‌های زبان پارسی را مجدداً به محک آزمایش می‌نهاد و بعضاً در تولید آثار مختلف و متمایزی از نظر زبان نگارشی دامن می‌زد. نثر ساده و روان مورخانی همچون رشیدالدین در زمره‌ی نثر سهل و روان این دوره‌ها می‌تواند باشد. با این حال نویسنده در دوره‌ای دست به نگارش تاریخ می‌زند که نمی‌توان انتخاب زبان فارسی را برای اثرش ناشی از دغدغه هویتی او جهت پاسداری از زبان و ادبیات پارسی خواند، اما در متن کتاب دلبستگی خود را به زبان فارسی نشان داده و آن را «زبان عجم» دانسته و گاه واژه‌های عربی را به فارسی برگردانده و یا واژگان فارسی نظیر «فریشتگان» به جای «ملائک» و حتی در ذکر سیره رسول (ص) استفاده کرده است (رضوی و جابری، بی تا: ۱۲). در این هنگامه تاریخی است که اهمیت دیوانسالاران ایرانی که به نوعی حامل و بازپردازنده این ایده‌های حکومتی بودند، نمایان شد، وحدت جغرافیای سیاسی و مردم قلمرو ایلخانی در این انگاره‌های حکومتی می‌توانست اهمیت شایان توجهی پیدا کنند. در نتیجه‌ی این نیازهای حکومتی‌ست که ایدئولوژی کهن پادشاهی ایرانی احیا شد و به نوعی جایگزین ایده‌های جانشینی و حکمرانی سنتی مغولان قرار گرفت (کراولسکی، ۱۳۷۸: ۱۲). در واقع مورخان این عصر هر کدام به نوعی آگاهی‌های سرزمینی و قومی و هویت تاریخی ایرانی را به درجاتی منعکس کردند و در انتقال این مفاهیم به دوره‌های بعد نقشی مهم ایفا نمودند (رحمتی، ۱۳۹۲: ۱۶).

اشپولر این تمایل را هنگام تغییر عبارت روی سکه‌ها از جانب غازان که آن را از «قاآن العظیم» به عبارت «تأییدات الهی» تغییر داد، موردتأیید قرار می‌دهد. به گفته‌ی وی، این امر برای اولین بار مشروعیت ایلخان را امری الهی درست شبیه پادشاهان باستانی ایران عنوان کرد (اشپولر، ۱۳۷۲: ۲۷۰).

شیرین بیانی اتخاذ لقب ظل‌الله از جانب غازان را نیز قدم دیگری در مسیر اتخاذ اندیشه‌های ایران‌شهری از جانب وی می‌داند. «غازان نه تنها به این سنت مغولی که خان می‌بایست ابتدا تأمین کننده‌ی منافع اطرافیانش باشد پشت کرد بلکه فاصله‌ی خود با هواداران را زمانی بیشتر کرد که به خود لقب ظل‌الله داد» (بیانی، ۱۳۷۱، ۲/ ۴۵۷). این امر برای اولین بار استقلال ایلخان را از حکومت چین گوشزد می‌کند و وی را در زمره‌ی پادشاهی مستقل می‌نشانند که برای اولین بار بعد از دوره‌ی احمد تکودار لقب سلطان را برانده‌ی خود می‌دید و این امر از جانب تمامی مورخان و نویسندگان دربار وی به کار گرفته شد (فضلی نژاد، ۱۳۹۲: ۱۲۶). آنچه رشیدالدین از این تحول بازتاب می‌دهد نمایانگر این نکته‌ی مهم می‌تواند باشد که در این زمان و از نظرگاه خواجه، غازان در زمره‌ی پادشاهی درآمده است که سابق بر این روش و منش وی را نمی‌توان در دوره‌ی هیچ کدام از ایلخانان پیشین رصد نمود. این از تعبیری که خواجه برای غازان به کار می‌بندد نمایان است؛ (همدانی، ۱۳۷۴: ۲۶۹).

رشیدالدین در این باب حتی پا را فراتر هم می‌گذارد و به قیاس غازان و پادشاهان ساسانی می‌پردازد و تلاش‌ها و فعالیت‌های عمرانی آن‌ها را به ایلخان گوشزد می‌کند و البته غازان را به جهت همتی که در این مسیر از خود نشان می‌دهد، می‌ستاید (همدانی، ۱۹۴۵: ۱۱۸). بطروشفسکی نیز اهم تلاش‌های رشیدالدین در دربار غازان را تحریک و ترغیب وی به اتخاذ سیاست‌هایی متمرکزتر می‌داند. بنابراین نظر، غازان نخست می‌بایست قوانین مالیاتی را سروسامان می‌داد تا از فشار سنگین بر مردم کاسته شود. لازمه‌ی این کار نیز البته فرونشاندن گرایش‌های گریز از مرکز امرا و فرماندهان مغولی بود (بطروشفسکی، ۱۳۸۵: ۴۶۶).

۴-۱-۲. بازتاب نهادسازی آموزشی در تاریخ نگاری رشیدالدین

جامع التواریخ، بدون درک فعالیت‌های بسیار وسیع خواجه در زمینه‌ی نهادسازی در امور فرهنگی، دانش و علوم، تا حدودی از بار فرهنگی خود تهی می‌شود. این عرصه‌ای است که ماهیت فرهنگی این اثر تاریخی را بسیار ارتقاء می‌دهد و پرده از تلاش‌های وسیع این مورخ نخبه را در زمینه‌ی فعالیت‌های فرهنگی برمی‌دارد. ادوارد براون درباره‌ی این فعالیت‌ها به روشنی توضیح می‌دهد که غازان به کمک وزیران ایرانی خود و در رأس آن‌ها، خواجه رشیدالدین، با تقویت بنیه‌ی مالی و فرهنگی کشور و نیز اقداماتی که مردم را به جانب رفاه نسبی سوق می‌داد ابتدا نفوذ و برتری راهبان بودایی و شمنی بر علما و اندیشمندان ایرانی را قطع کرد و معبدها و بت‌خانه‌های آن‌ها را به مساجد و مراکز آموزشی و علمی تبدیل کرد و در نتیجه علوم اسلامی بار دیگر دوره‌های رشد و تعالی خود را از سر گرفت (براون،

(۱۳۵۱: ۴۸-۴۷). عباس اقبال آشتیانی نیز با بیان نقش و جایگاه رفیع رشیدالدین در اعتلای فرهنگی این دوره، بنای عظیم ربع رشیدی را نمودار یکی از بهترین نهادهای فرهنگی تاریخ ایران می‌داند که به مکانی در جهت بسط ایده‌ها و اندیشه‌های فرهنگی این مورخ مبدل شده بود. علاوه بر کارکردهای بسیار زیاد این نهاد که خود مجموعه‌های دیگری از قبیل مدرسه، دارالشفا، دارالسیاده و نیز گنبدی جهت مدفن خواجه را در برمی‌گرفت، از آن به منظور نگهداری نسخه‌های نفیس کتاب‌های این دوره به خصوص آثار خود خواجه نیز بهره گرفته شد (آشتیانی، ۱۳۸۹: ۴۸۸). خواجه در تداوم این اقدامات مهم بعضاً در این مسیر، نبوغ خود را نیز به کار می‌گرفت و فعالیت‌های تازه‌ی فرهنگی خود را تداوم می‌بخشید. شیرین بیانی، راه‌اندازی مدارس سیار را که با توجه به ساز و کار آن، همواره به همراه محمد الجایتو جابه‌جا می‌شد، در زمینه‌ی همین اقدامات خواجه ذکر می‌کند. البته خواجه رشیدالدین در این راه همکاری وزیر دیگر ایلخانان، تاج‌الدین علیشاه را با خود می‌دید (بیانی، ۱۳۷۱: ۴۹۸).

در تحلیل چگونگی این روند، پاره‌ای از محققان انگشت تأکید بر تحولی نهاده‌اند که با مسلمانی ایلخان در تار و پود جامعه‌ی ایرانی رخ داده بود و در نتیجه‌ی این تحولات، تربیت طیف وسیعی از علما و اندیشمندان در دارالعلم‌های چهارگانه‌ی این عصر یعنی رصدخانه‌ی مراغه، بنای ربع رشیدی، شنب غازانی و سلطانیه آغاز شد. در کنار این نهادهای علمی، ساخت پاره‌ای مراکز دینی و فرهنگی دیگری نیز همزمان دنبال گردید (مرتضوی، ۱۳۷۱: ۱۸۸-۱۸۷). رشیدالدین علاوه بر اینکه خود به نوعی در راس تمامی این فعالیت‌های فرهنگی قرار داشت، با جدیت تمام، وزرا و درباریان خود را نیز به فعالیت مستمر در این راه ترغیب می‌نمود. این رویکرد خواجه در دوره‌ی الجایتو نیز با الگوبرداری-هایی که از ایده‌های وی در ساخت ربع رشیدی انجام گرفت، تداوم یافت (آشتیانی، ۱۳۵۶: ۳۰۱). نقش مستقیم خواجه در ساخت این بنا نیز این گونه ایفا شد که وی ساخت یک محله‌ی کامل از سلطانیه را که شامل مسجد و مدرسه و دارالشفا بود، به خرج خود انجام داد (همان). خواجه نقل می‌کند که در شنب غازانی و ربع رشیدی به عنوان مثال، پایگاهی برای فراز آمدن اهل علم و فنون، علما، فقها، طبیبان برجسته و متخصصان صاحب‌نام، مترجمان آثار و تألیفات، خطاطان، کاتبان درآمده بود و همین اهالی فرهنگ، اسباب رونق و گسترش علم و دانش را فراهم آوردند. در اهمیت افزون این مراکز همان بس که تنها در ربع رشیدی چهارصد دانشمند، فقیه و محدث و دست‌کم شش هزار طالب علم روزگار می‌گذراند (همدانی، ۱۹۴۵: ۲۳۷). بدیهی بود در این مسیر صعب و بدون حمایت‌های همه‌جانبه از

طرف دستگاه قدرت ایلخانان، این تلاش‌ها از همان آغاز توفیقی نداشت. خواجه خود به درستی بر اهمیت این امر واقف بود و از حمایت‌های ایلخان که بنا به توصیفات او «اعقل و اکحل ابنای زمان» بود، در تداوم این راه استفاده شایانی کرد (همدانی، ۱۳۷۳: ۲/ ۹۷۴).

در بازپرداخت خواجه از تاریخ گذشته‌ی ایران نیز هر جا از حاکم و سلطانی اقدامی فرهنگی انجام شده باشد بلافاصله به نقل آن اهتمام ورزیده است. به نظر می‌رسد خواجه رشیدالدین آگاهانه به این امر توجه نشان داده است تا یکی از اهم وظایف غازان را به مثابه‌ی پادشاه مسلمان، به وی گوشزد کند. نمونه‌ی این روایت‌ها را در بازگشت سلطان محمود از فتوحات هند نقل می‌کند که چگونه در جوار مسجد، مدرسه بنا نهاد و «به نفایس کتب و غرایب تصانیف ائمه مشحون کرد» و «از اوقاف مدرسه وجوه رواتب و مواجب ایشان موظف می‌گشت، و مشاهرات و مسانهات ایشان رایج می‌رسید، و هریک از افراد امرا و آحاد کبرا حظیره‌ای مفرد بنا نهاد، با تسکینی تمام و طمأنینتی به نظام» (همدانی، ۱۳۸۶: ۱۶۹). اقدامات فرهنگی سلاطین سلجوقی نیز از دید رشیدالدین پنهان نمانده است. وی در ابتدای نگارش تاریخ این سلسله بر اهمیت جایگاه آنان در این زمینه‌ها تأکید دارد که «چندان خیرات و مبرّات در ایام دولت ایشان ظاهر گشت» توصیف رشیدالدین از جزئیات این اقدامات فرهنگی سلاطین سلجوقی اینگونه تداوم می‌یابد «از احیای معالم دین و تشیید قواعد مسلمانی و بناء و انشاء مساجد و مدارس و رباطات و قناطر و مسبّلات و اوقاف و ادرار و انظار که بر علما و صلحا و قضات و سادات و زهاد و عباد و اخیار و ابرار کرده‌اند در هیچ روزگاری نبودست و آثار آن در ممالک اسلام هنوز باقی است» (همدانی، ۱۳۸۶ الف: ۱۰).

۳. نتیجه‌گیری

آنچه در پس این پژوهش حاصل شد در چند نکته قابل اهمیت و ارائه است. اول اینکه در عصر ایلخانان حادثه‌ای بزرگ رخ داد که بیشتر معطوف به بازتاب هجوم شگفت‌انگیز و سهمگین مغولان و تأثیرات مخرب و ویرانگر این هجوم بر کل حیات اجتماعی-سیاسی ایرانیان و نیز تلاش در جهت دست‌یابی به شناختی دقیق از پیشینه‌ی حیات قومی-قبیله‌ای مغولان استوار شد، که از منظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نزد مورخین عهد ایلخانی دارای اهمیت است. جامع التواریخ بازتاب این ویرانی‌ها را تا زمان غازان خان دانسته و از این تاریخ به بعد، نگاهی به عمران، آبادانی و اصلاحات غازانی دارد که محتوای آن مؤلفه‌های فرهنگی فراوانی را عرضه نموده است. دوم اینکه این تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی خود باعث تداخل فرهنگی ملل و اقوام مختلفی شد که رشیدالدین در نگرش

کلان و جهان نگرانه خود بدان توجه داشته و زیست اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اقوام مختلفی را فراتر از قلمرو ایلخانان گزارش نموده است. از این منظر نیز جامع التواریخ ضمن شاخص بودن در میان آثار مورخین عهد ایلخانی، به گونه‌ای مردم شناسی و توجه به آداب و رسوم ملل مختلف را در خود دارد که نشان از توجه رشیدالدین به مسائل فرهنگی و اجتماعی است و حکایت از ماهیت فرهنگی جامع التواریخ دارد. نکته سوم اینکه نزد رشیدالدین، فرهنگ ایرانی در تمام وجوه آن به نحوی آشکار و پنهان مورد تأکید قرار گرفت و مؤلفه‌های مهم این فرهنگ دیرپا مجدداً بازخوانی و در جهت کاربست‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این عصر به بازنشر آن‌ها اقدام نمود. بر این اساس بود که مؤلفه‌های مهمی همچون زبان فارسی، گستره‌ی جغرافیایی ایران زمین، اساطیر و باورهای قومی و ملی، اعتقادات مذهبی و دینی و غیره به عنوان مهم ترین وجوه فرهنگ ایرانی در نظر گرفته شد. دگرگونی‌های جامعه شناختی عصر ایلخانان هویت ایرانی، اندیشه ایران شهری و برگشت به سنت‌های ایرانی را نزد مورخین احیاء نمود. از سویی دغدغه مغول‌ها برای ماندگاری و تلاش فرهیختگان ایرانی برای احیای جامعه و اصلاح سیاست و اقتصاد مشاهده می‌شود که مصادیق جملگی این‌ها در عصر مسلمانی ایلخانان زمینه‌های عملی یافت و بازتاب تاریخی آن در تاریخ نگاری این عصر خاصه در جامع التواریخ قابل پیگیری است.

چهار شاخص مهم: فرهنگ مغولی، زیست فرهنگی اقوام و ملل مختلف، جایگاه و نگرش فرهنگ ایرانی و آموزش و نهاد سازی علمی بعنوان برخی مصادیق رویکرد فرهنگی در جامع التواریخ، ماهیت نگرش رشیدالدین نسبت به تاریخ و فرهنگ عصر ایلخانان را نشان می‌دهد و در جای خود تأثیرگذاری شرایط نوظهور را در بینش و روش تاریخ نگارانه وی به نمایش می‌گذارد.

منابع

اشپولر، برتولد (۱۳۷۲). *تاریخ مغول در ایران*. مترجم محمود میرآفتاب، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۵۶). *تاریخ ایران از مغول تا مشروطه*. تهران، امیرکبیر.

اللهیاری، فریدون (۱۳۸۲). «بازنمایی مفهوم ایران در جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی». *فصلنامه مطالعات ملی*، ش ۱۵، ۴۷-۶۷.

بارتولد، واسیلی (۱۳۵۲). *ترکستان‌نامه*. ترجمه کریم کشاورز، تهران، نشر آگه.

بایمت اوف، لقمان (۱۳۸۷). «هویت ایران در جامع التواریخ». *مجله تاریخ پژوهی*، ش ۳۶، ۱۱۱-۱۱۳.

- براون، ادوارد (۱۳۵۱). *تاریخ ادبیات از سعدی تا جامی*. ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ابن سینا.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۱). *دین و دولت در ایران عصر مغول*. تهران، مرکز دانشگاهی.
- تاریخ سری مغولان. (۱۳۵۱). ترجمه شیرین بیانی. تهران، دانشگاه تهران.
- تاریخ سری مغولان (۱۳۸۲). ترجمه شیرین بیانی. تهران، دانشگاه تهران.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۸۶). «مراکز علمی ایران در دوره ایلخانان». *مجله تاریخ اسلام*، ش ۲۹، ۷-۳۲.
- پطروشفسکی، ولادیمیر (۱۳۸۵). *تاریخ اجتماعی ایران عصر مغول*. در *تاریخ ایران کمبریج*، چاپ پنجم، تهران، امیر کبیر.
- جوینی، عطاءالملک (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای*. ۳ جلد، به اهتمام عبدالوهاب قزوینی، چاپ سوم، تهران، دنیای کتاب.
- جوینی، عطاءالملک (بی تا). *تاریخ جهانگشای*. چاپ دوم، تهران، بامداد.
- خلیلی، مهدی (۱۳۹۶). رساله بررسی رویکرد فرهنگی در تاریخ نگاری عصر ایلخانان. *جامع التواریخ*، تاریخ و صاف و تاریخ بناکتی. به راهنمایی سید ابوالفضل رضوی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۲). «تاریخ نگاری ایرانی در عصر مغولان». *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۸۲، ۱۴-۱۸.
- رشیدالدین فضل الله همدانی (۱۳۷۳). *جامع التواریخ*. تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی نبوی، تهران، البرز.
- رشیدالدین فضل الله همدانی (۱۳۷۴). *جامع التواریخ*. به کوشش بهمن کریمی، چاپ چهارم، تهران، اقبال.
- رشیدالدین فضل الله همدانی (۱۳۸۴ الف). *تاریخ افرنج و پایان قیاصره*. محقق / مصحح محمد روشن، تهران، میراث مکتوب.
- رشیدالدین فضل الله همدانی، (۱۳۸۴ ب)، *تاریخ هند و سند و کشمیر*، محقق / مصحح محمد روشن، تهران، میراث مکتوب.
- رشیدالدین فضل الله همدانی (۱۳۸۵). *تاریخ اقوام پادشاهان ختای*. محقق / مصحح محمد روشن، تهران، میراث مکتوب.
- رشیدالدین فضل الله همدانی (۱۳۸۶ الف). *تاریخ آل سلجوق و اسماعیلیان*. محقق / مصحح محمد روشن، تهران، میراث مکتوب.
- رشیدالدین فضل الله همدانی (۱۳۸۶ ب). *تاریخ غزنویان و آل بویه*. محقق / مصحح محمد روشن، تهران، میراث مکتوب.
- رشیدالدین فضل الله همدانی (۱۳۸۶ ج). *تاریخ بنی اسرائیل*. محقق / مصحح محمد روشن، تهران، میراث مکتوب.
- رشیدالدین فضل الله همدانی (۱۹۴۵). *مکاتبات رشیدی*. به سعی و اهتمام محمد شفیع، لاهور، انتشارات پنجاب.
- رضوی و جابری نسب (۱۳۸۶). «تاریخ نگاری محلی در عصر ایلخانان». در *مجله مسکویه*، سال ۲، شماره ۷، ۱۰۹ -

۱۴۰.

- رضوی، سید ابوالفضل (۱۳۹۲). «نصیر الدین طوسی و گفتمار مهار در عصر نامسلمانی ایلخانان». *فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، ش ۱۳، تهران، ۹۳-۱۰۸.
- ریکا، جان (۱۳۸۵). *تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان*، در *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۵، تهران، امیر کبیر.
- فضلی نژاد، احمد (۱۳۹۲). «بازآفرینی سیمای کیانیان در تاریخ نگاری عصر غازان». در *مجله تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء*، شماره ۱۲، ۱۴۹-۱۷۹.
- کارپن، پلان. (۱۳۶۳). *سفرنامه پلان کارپن*. ترجمه ولی ا... شادان، تهران، فرهنگسرای سیاولی.
- کراولسکی، دوروتیا (۱۳۷۸). *احیای نام ایران در عصر ایلخانان*. ترجمه علی بهرامیان در *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، سال اول، ش ۱.
- معزی، مریم و ابراهیمی، حسین (۱۳۸۸). «آداب و رسوم در ایران روزگار ایلخانان». *مجله پژوهش های تاریخی دانشگاه سیستان و بلوچستان*، شماره ۴، ۸۷ تا ۱۲۶.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۰). *مسائل عصر ایلخانان*. تهران، نشر آگاه.
- ولادیمیر تسف (۱۳۴۵). *نظام اجتماعی مغول (فتودالیسم خانه به دوشی)*. ترجمه شیرین بیانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

References

- Allahyari, F. (1983). Representation of the concept of Iran in the *Jāmi' al-Tawārīkh* of Rashid al-Din Fazl Allah Hamadani. *Quarterly Journal of National Studies*, 15, 47-67.
- Anonymous. (2001). *The secret history of the Mongols: The life and times of Chinggis Khan* (U. Onon, Trans. & Ed.). Curzon.
- Barthold, V. (1973). *Turkestan nameh* (K. Keshavarz, Trans.). Tehran: Agh Publishing.
- Bayani, S. (Trans.). (1972). *Secret history of the Mongols*. Tehran: University of Tehran.
- Bayani, S. (Trans.). (1983). *Secret history of the Mongols*. Tehran: University of Tehran.
- Bayani, S. (1992). *Religion and state in Iran during the Mongol era*. Tehran: University Center.
- Baymetoff, L. (1988). Iranian identity in the *Jāmi' al-Tawārīkh*. *Journal of Historical Studies*, 36.
- Brown, E. (1972). *History of literature from Sa'di to Jami* (A. A. Hekmat, Trans.). Tehran: Ibn Sina.
- Carpen, P. (1984). *Plan Carpen's travelogue* (V. Shadan, Trans.). Yasawali Cultural Center.

- Fazlinejad, A. (2013). Recreating the image of the Kayanids in the historiography of the Ghazan era. *Journal of History and Historiography of Al-Zahra University*, 12, 149–179.
- Fazlinejad, A. (2014). Iran land in the historiography of the Ilkhanates and Mamluks. *Journal of Research Historical Studies of Iran and Islam*, 15.
- Frye, R. N. (1993). Iranian identity in ancient times. *Iranian Studies*, 26(1/2), 143–146.
- Iqbal Ashtiani, A. (1977). *History of Iran from Mongol to constitutional constitution*. Tehran: Amir Kabir.
- Juyini, A.-o.-M. (2006). *History of the conqueror* (3 vols.; A.-W. Qazvini, Ed., 3rd ed.). Tehran: Donyayeh Kitab.
- Juyini, A.-o.-M. (2006). *History of the conqueror* (2nd ed.). Tehran: Bamdad.
- Khalili, M. (2017). A treatise on the study of the cultural approach in the historiography of the Ilkhanate era: *Jāmi' al-Tawārīkh, Tarikh Wasaf and Tarikh Benakati*. Tehran: Kharazmi University.
- Kravelsky, D. (1999). Revival of the name of Iran in the Ilkhanate era (A. Bahramian, Trans.). *Quarterly Journal of History of Foreign Relations*, 1(1).
- Moezzi, M., & Ebrahimi, H. (2009). Traditions and customs in Iran during the Ilkhanate era. *Journal of Historical Research of the University of Sistan and Baluchestan*, 4, 87–126.
- Mortazavi, M. (1991). *Issues in the Ilkhanate era*. Tehran: Agah Publishing.
- Petroshevsky, V. (2006). Social history of Iran during the Mongol era. In *Cambridge history of Iran*, Vol. 5. Tehran: Amir Kabir.
- Rahmati, M. (2013). Iranian historiography in the Mongol era. *Book of History and Geography Month*, 182, 14–18.
- Rashid al-Din Fazlullah Hamadani. (1945). *Rashidi's correspondence* (M. Shafi, Ed.). Punjab Publications.
- Rashid al-Din Fazlullah Hamadani. (1994). *Jāmi' al-Tawārīkh* (M. Roshan & M. Nabavi, Eds.). Tehran: Alborz.
- Rashid al-Din Fazlullah Hamadani. (1995). *Jāmi' al-Tawārīkh* (B. Karimi, Ed., 4th ed.). Tehran: Iqbal.
- Rashid al-Din Fazlullah Hamadani. (2005). *History of India, Sindh and Kashmir* (M. Roshan, Ed.). Tehran: Mirath Maktoob.
- Rashid al-Din Fazlullah Hamadani. (2005). *Tarikh Afarnj and the End of Qiyasara* (M. Roshan, Ed.). Tehran: Mirath Maktoob.
- Rashid al-Din Fazlullah Hamadani. (2006). *History of the tribes of the kings of the Khata* (M. Roshan, Ed.). Tehran: Mirath Maktoob.
- Rashid al-Din Fazlullah Hamadani. (2007). *History of the children of Israel* (M. Roshan, Ed.). Tehran: Mirath Maktoob.
- Rashid al-Din Fazlullah Hamadani. (2007). *History of the Ghaznavids and the Buyids* (M. Roshan, Ed.). Tehran: Mirath Maktoob.
- Rashid al-Din Fazlullah Hamadani. (2007). *History of the Seljuk and Ismaili families* (M. Roshan, Ed.). Tehran: Mirath Maktoob.
- Razavi, S., & Jaberi Nasab. (2007). Local historiography in the Ilkhanate era. *Miskawayh Magazine*, 2(7), 109–140.

- Razavi, S. A. (2013). Nasir al-Din Tusi and Goftmar Mahar in the non-Muslim Ilkhanate era. *Quarterly Journal of Islamic History and Civilization*, 13, 93–108.
- Rebka, J. (2006). The dynastic and political history of the Ilkhanates. In *Cambridge history of Iran*, Vol. 5. Tehran: Amir Kabir.
- Rubruck, W. (1990). *The mission of Friar William of Rubruck: His journey to the court of the Great Khan Mongke 1253–1255* (P. Jackson, Trans., Intro., notes & appendices). The Hakluyt Society.
- Spöller, B. (1933). *Mongol history in Iran* (M. Mir Aftab, Trans., Vol. 4). Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Turkmani Azar, P. (2007). Scientific centers of Iran during the Ilkhanate period. *Islamic History Journal*, 29.
- Tassev, V. (1966). *Mongol social system (house-to-house feudalism)* (S. Bayani, Trans.). Tehran: Book Translation and Publishing House.

